



۲۳ آگست، ۲۰۲۴

پوهاند عبدالحی حبیبی

خلجیان معاصر امیر خسرو بلخی و هویت تاریخی شان



پیوستگیهای فرهنگی مردم افغانستان با مردم نیم قاره هند از زمان قبل تاریخ آغاز میشود و این مطلب از مقارنه و شباهت آثار مکشوفه عصر پیش از تاریخ در وادی سند و ارغنداب و هیرمند ثابت می آید، و این روابط با هجرت قبایل آریایی از سرزمین آریانا (افغانستان کهن) به شمال هند در مدت سه و نیم هزار سال قبل تجدید و تحکیم میگردد، و بعد از آن بافتوح کوشانیان و هفتالیان (هیاطله) همین پیوستگی ها با انتقا لهای فرهنگی از خاک آریانا به نیم قاره هند دوام دارد و ما شاهد بسا از تدثیرها و تدثیرهای فرهنگی و دینی و ادبی هستیم که از خاک افغانستان به نیم قاره و از آنجا بدین سو روی داده است.

فرهنگ خراسانی افغانستان، بعد از قرن هشتم با فتوح اسلامی به هند سرازیر شد و در مدت پنج

قرن اول دوره اسلامی، غزنویان و غوریان توانستند آثار این فرهنگ را با ذخایر عظیم فکری و ادبی و فرهنگی بقلب هند و دهلی برسانند.

از جمله مردم افغانستان که بهند رفتند، افراد نظامی و رجال اداری قبیله خلجی بودند، که در آنجا دودمانهای حکمرانی و دسته های رجال لشکری و اداری را تشکیل دادند و در اواسط قرن هفتم هجری که اوقات زندگانی و شهرت امیر خسرو است، شاهان خلجی بر قسمت اعظم هندوستان شمالی حکمداری داشتند، و فرهنگی که این شاعر شیوا بیان در آن پرورش دید، مربوطت به دوره حکمرانی این مردم که از افغانستان به نیم قاره هند رفته و دانش و فرهنگ و ذخایر فکری و ادبی خود را در تشکیل "فرهنگ اسلامی هند" بکار برده بودند.

درین گفتار هدف من تنها این سخن است که درباره اصلت و هویت تاریخی مردم خلجی و ریشه نسلی و لسانی ایشان تحقیقی بعمل آید و این مسئله روشنتر گردد، که مردم خلجی حکمرانان شمال هند و معاصران امیر خسرو افغان بوده اند و آنچه ایشانرا ترك قلمداد کرده اند، از نظر دلایل تاریخی پایه استواری ندارد. و قول مرلف تاریخ خلجیان، Kishori Saran Lal که خلجیان را از طوایف ترك شمرده (مقدمه این کتاب ص ۷ طبع کلکته ۱۹۶۷ م) در خور تامل است.

در جلسه کانگرس تاریخ هند در سال (۱۹۳۹م) سخنگویی برین موضوع سخنرانی کرد که خلجیان ترك نبودند و این مقالت در کتاب رویداد آن کانگرس : *The Proceedings of Indain History Cingress ۱۹۳۹* طبع و نشر گردید. ولی قبل ازین ایدوردتھوماس Edward Thomas محقق انگلیسی کتابی را بنام "وقایع شاهان افغانی دهلی" *The chronicles of the Pathan Kings of Delhi* در سنه (۱۸۷۱م) از لندن نشر کرده بود، که در آن دوره سلطنت دهلی را از (۱۱۹۳ م = ۵۸۹ ق تا ۹۶۲ ق = ۱۵۵۴م) یعنی عهد شاهی پنج خانواده حکمرانان مسلمان هند:

معزیه - خلجیه - تغلقیه - سادات - لودیه (مشمتمل بر ۴۰ نفر حکمدار) و (۲۴) تن حکمرانان بنگال را همه بدین معنی عنوان حکمداران پتهان دهلی داده است^(۱) که اغلب این رجال و مرسسان خاندانهای شاهی هند از مردم افغانستان و کسانی بودند، که با فاتحان غزنوی و غوری به نیم قاره هند رفته و ساکن شده اند.

اما سرولیسلی هیگ Sir Wolseley Haig جلد سوم کیمبریج هستری آف اندیا را در سنه (۱۹۲۸م) نشر کرد، که بر احوال حکمداران "ترك و افغان" در هند مشتمل است و او خلجیان را باقید احتیاط منسوب و مشهور به افغان دانسته و گوید :

"چون در هند نژاد دوم ایان پدید آمد، انتساب خود را به عرق ترکی رد میکردند"^(۲).

از حدود سال (۶۰۲ هـ ق) یعنی بعد از شهادت سلطام معزالدین محمد سام بسا رجال و شاهان افغانی را در هند می یابیم که برخی از عرق خال پشتو زبان افغانی و جمعی نیز کسانی بودند که از نژاد ترکی در خاک و دربار افغانستان نشوونما یافته و با افغانان مخلوط و افغانی گشته اند، و بنابراین مررخان مانند تهوماس و اسلاف او از مررخان هند ایشانرا "افغان = پتهان" دانسته اند، و لو به ترك یا عرب هم نسبتی داشته اند.

مثلاً خضر خان پسر ملك سلیمان هنگامیکه در سال (۸۱۷ ق) دهلی را گرفت وی و اخلافش (بقول محمد قاسم فرشته) خود را به خانواده سادات منسوب داشتند. و یحیی بن احمد سهرندی چون تاریخ مبارکشاهی را در (۸۳۸ ق) بنام پسرش مبارکشاه نوشت و نیز مررخان دیگر مثل شمس سراج عقیف در تاریخ فیروزشاهی و مرلف منتخب التواریخ عبدالقادر بدایونی، این خانواده شاهی را "سید" شمرده اند.

ولی همین محمد قاسم فرشته گوید: "ملك سلیمان قبل ازین هر گز دعوی سیادت نمیکرد"^(۳). و همین مطلب را مولوی احمدعلی هندی هم عیناً نوشته است^(۴).

در حالیکه نكاه الله مررخ متیخر هندی باین مقصد تصریحی دارد، که ملك سلیمان و پسرش افغان بودند نه سید عربی نژاد^(۵).

چون درین مقالت موضوع کاوش و پژوهش ما تنها مسئله خلجی و در نسب ترکی ایشانست، از شرح و تفصیل نظایر و امثله دیگر میگذریم و گوئیم:

بدلایل تاریخی و لسانی که در دست است توان گفت که خلجی همین غلجی کنونی و نام بعضی قبایل افغانیست و همین ریشه در کلمات غرج = غرچه = غلچه و دیگر بسا کلمات تاریخی موجود است و "غ" و "خ" تبدیل گردیده، و غلجی بصورت خلجی در آمده است، و این تبدیل از قرون سوم و چهارم هجری در متون قدیم بنظر می آید.

رجال بزرگ خلجی که در هند امارت داشته و بعد از (۶۰۰ ق) در سرتاسر هندوستان شمالی و کوهسارهای شمالی بنگال به بسط دین اسلام و ثقافت خراسانی + اسلامی پرداخته اند^(۶) بموجب شرحی که منهاج سراج در طبقات ناصری داده، زایده از (۱۵) نفر اند و باز خانواده شاهان خلجی در دهلی از (۶۸۹ ق تا ۷۲۰ ق) حکم رانده اند، تمام ایشان از عرق همین غلجیان افغانی اند، که بنام ایشان خلج تاکنون هم در افغانستان، اماکن زیاد موسومست، مانند خلج (متصل گزیو روزگان شمال قندهار) و خلج^(۷) (وادی هلمند) و خلج غزنه که یاقوت نیز آنرا نزدیک غزنه در سرزمین زابلستان

ذکر کرده است^(۸).

از روی تحلیل لسانی، خلجی یا غلجی یا غلزی همان غرزی یعنی کوهزاد است (غر در پشتو کوه + زی یعنی زاده) که در ملحقات شاهنامه (ص ۳۳ ح ۵) داستان يك كك کوهزاد^(۹) از سران افغان آمده و بقول ناظم ملحقات، در سرزمین زابل (بین غزنه و هلمند) در دشتی که بسوی هندوان راه داشت خرگاه نشین بود و کوهزاد عیناً ترجمه غرزی پشتو است، که این خرگاه نشینان غلجی (کوهزاد) اکنون هم در همین سرزمین باچنین وضع غزّدی نشینی زندگی دارند.

این نام همانطوریکه در زبان پشتو (غرزی = غلجی = خلجی) است در زبان عربی غرج و در زبان دری کوهزاد است، که تمام این کلمات معنی و ترکیب مشابهی دارد و این اصطلاح بسیار قدیمست زیرا پانینی Panini مرسس گرامر سنسکریت (حدود ۳۵۰ ق م) قبایل مرکز و شمال روئیهته گری Rohita-giri یعنی هندوکش را روئیهته گیری یس Rohita-giries نامیده^(۱۰) که معنی آن همین کوهزاد یا غرزی = غلجی = خلجی باشد و ما میدانیم که هندیان این سرزمین را روه Roh گفتندی، و این کلمه را در حدود سنه (۹ ق) هیون تسنگ چینی نیز ضبط کرده و بعد از (۶۰۰ ق) مررخان هند، سرزمین افغانستان را از هرات تا حسن ابدال روه میگفتند^(۱۱) و خود افغانان سکنه آنرا روئیهله خواندندی که معنی آن همان کوهزاد و غلجی = خلجی باشد. چنانچه در هندوستان جایی بنام روئیل کهند منسوب باین روئیهله (کوهزاد) است که مسکن افغانان مهاجر بهند بود.

در اسمای بلاد و قبایل گاهی غ به خ تبدیل شده مانند خرخیز = قرغیز^(۱۲) یا ساغر کنونی جنوب غور، که منهای سراج آنرا ساخر ضبط کرده است^(۱۳).

محمد قاسم فرشته با اظهار شك و تردید از طبقات اکبری نظام الدین احمد بخشی هروی نقل کرده که خلجیان از نسل قالج خان داماد چنگیز خان اند، ولی این سخن صحت ندارد، زیرا ما می بینیم که این خلجیان یا غلجیان سه قرن قبل از چنگیز، هم درین سرزمین زابلستان سکونت داشتند و مرلف نامعلوم حدود العالم در (۳۷۲ ق) گوید :

"و اندرغزنین و حدود این شهرکها که یاد کردیم، جای ترکان خلج است و مردمانی اند باگوسفند بسیار و گردنده اند و بر هوا و گیاه خوار و مراعی و ازین ترکان خلج اندر حدود بلخ و تخارستان و بست و گوژگانان بسیارند"^(۱۴).

دلیل دیگر این مدعا چنین است که همین خلجیان به شهادت منهای سراج، سا لها قبل از چنگیز و دامادش در هندوستان تا کوسهار شمال بنگال حکمران بوده اند، و مررخ مذکور، فصل جداگانه را در طبقه (۲۰) کتاب خود بر احوال ایشان نوشته است^(۱۵)، و او گوید که خلجیان از مردم حدود غزنه

و گرمسیر بوده اند و ادنی اشارتی هم به ترکی بودن ایشان ندارد، ولی دیگر امرای ترکی نژاد را باصراحت ترکی می نامد.

این خلج که در نسخه خطی حدودالعالم بتحریر کاتبان خلج شده پیش از حدودالعالم هم نزد جغرافیانگاران معروف بود، زیرا ابن خردادبه (۲۳۰ - ۲۳۴ ق) نیز از خلجیه نام برده و بین خلج و خلج فرقی میگذارد و گوید :

"ترکان خرخ (خلج) نزدیک طراز مساکن زمستانی دارند، و هم بدانطرف مراتع زمستانی خلجیه واقعست" (۱۶).

ازین پدید می آید که قبایل گردنده (کوچی) خلجی در آن زمان در موسم زمستان مطابق عادت کنونی خویش در وادیهای گرمسیر (بقول ابن خردادبه به جرمیه = گرم فارسی و جدوم بلذری و منهاج سراج) چراگاههای زمستانی داشته اند، چنانچه اکنون هم برخی ازیشان بدان نواحی روند، و ابن خردادبه هم مراتع ایشانرا باین طرف نهر آمو گوید. (ص ۳۱).

جغرافیانگار دیگر ابراهیم بن محمد اصطخری (حدود ۳۴۰ ق) می نویسد:

"خلج گروهی اند از اترک (غالباً جمع ترک بفتحین) که درازمنه قدیم بسرزمین بین هند و سیستان در پشت غور آمدند، ایشان رمه های گوسفند داشتند و زبان و لباس و قیافت به ترک ها می ماند" (۱۷).

برخی از مستشرقان را عقیده برینست که این خلجیان از اقران هفتالیت اند. مارکوارت گوید :

"خلج یا خولج در منابع شامی (حدود ۵۵۴ م) بنام Khwlas ذکر شده و بعد از آن در سنه (۵۶۰ م) سفیر زیمرکوس این نام را Xoliatai نگاشته است" (۱۸).

محمد بن احمد خوارزمی (۳۷۰ ق) گوید :

"خلج و ترکان کبجیه (۱۹) در تخارستان دارای شان و شوکتی بوده اند" (۲۰).

این خلجیان همواره با افغانان یکجا ذکر شده اند، که لابد قرابت مسکن و نژاد با هم داشته اند. ابو نصر محمد بن عبدالجبار عتبی (۴۱۴ ق) در شرح فتوح سبکتگین می نویسد : "افغانیه و خلج به سبکتگین اطاعت نموده و در خدمتش به عنف و اکراه داخل کرده شدند" (۲۱). که این اثیر نیز عیناً همین روایت را آورده است (۲۲).

مینارسکی هم می نویسد که این مردم خلج اسلاف افغانان غلجی کنونی اند، که بارتولد و هیگ نیز در دائره المعارف اسلامی همین نظر را نوشته اند (۲۳).

این سخن اکنون بیقین اقرب گردید. که خلجی یا غلجی را با زابل شاهان پیوستگی خواهد بود، زیرا ایشان در همین زابلستان که تاکنون مسکن قبایل غلجی است حکمرانی داشتند، و اشکال ایشان که بر

مسکوکات منقوش است عیناً به قیافت کنونی جوانان غلجی که بینی های کشیده و چشمان پادامی و موی انبوه و ابدان ستبر و توانا دارند می ماند.

پس خلجی یا غلجی از بقایای آن ترکان و غزان نیستند که در عصر اسلامی به خراسان آمدند، بلکه قرن‌ها قبل از اسلام، قبایل آریایی نژاد کوهزاد کوچی در تخارستان و زابلستان حکمران بودند. که نامهای اسلاف ایشان کوشی در کوچی امروزی و سهاکه در سهاک کنونی قبایل غلجی زابلستان باقی مانده و همچنین ریشه نام هفتل و یفتل و هفتالی در نامهای اماکن دیده میشود^(۲۴) و همین کلمه غلجی (کوهزاد) در کوهساران بدخشان بشکل غلچه = غرچه موجود است، که در ادبیات دری هم انعکاس آن بمعنی مرد ساده دل و کوه نشین باقی بود، و ابو طیب مصعبی (حدود ۳۲۶ ق) شاعر عصر سامانیان بلخی گفت:

صدو اند ساله یکی مرد غرچه

چرا شست و سه زیست آن مرد تازی؟

نامهای کوچ و بلوچ که در ملحقات شاهنامه یکجا آمده و عرب آنرا بشکل های قفص و بلوص معرب کرده اند و کوچیان که جزو اعظم همین خلجی = غلجی اند در سرزمین آریانه دارای تاریخ قدیمترین به نظر می آیند و حتی برخی از اهل نظر را عقیده برانست که این کوچیان همان ایاکوچیة سنگ نوشته های هخامنشی باشند^(۲۵)، که قبل از اختلاط آریاییان هفتالی درین سرزمین وجود داشته اند و همین مردم بودن که در قرن ۶ میلادی در افغانستان افزایش و نیرو یافته بر هند تاختند، نام ایشان بشکل "خان" در آنجا باقیمانده، که تاکنون هم در سر تاسر هند جزو لاینفک نام هر افغانستان و باید گفت که خانان خلجی افغانی، ترك نبودند و برای این مقصد دلایل ذیل موجود است: (۱)

محمود کاشغری (۴۶۶ ق) که خود مرد ترك شناس ترك نژادی بود گوید: "ترکمن ۲۴ قبیله اند، ولی دو قبیله خلجیه که باترکان مشابهت دارند، از جمله ایشان شمرده نمی شوند^(۲۶) و بنابراین همین مرد لغوی و مررخ ترك، در جاییکه قبایل ترك را با استیفاء تمام بر شمرده و ضبط کرده است، نام خلج را در بین قبایل ترك نیاورده است.

(۲) - محمد بن نجیب بکران در حدود (۶۰۰ ق) چنین مینویسد: "خلج قومی از ترکان (شاید صحیح آن به فتحین باشد) از حدود خلج بحدود زابلستان افتادند و در نواحی غزنین صحرازیست آنجا مقام کردند ... و خلج را مردمان به تصحیف خلج خوانند"^(۲۷). ازین تصریح مرلف جهان نامه پیداست که دران زمان خلجیان از قبایل ترکی بکلی علاحه بودند و التباس و تصحیفی بین کلمات خلج و خلخ موجود بود.

(۳) - دلیل بسیار قدیمی که درین باره توان گفت اینست که در یکی از مدارك قدیمه، زبان پښتو (افغانی) را "لسان خلجیه" گفته اند و چون پښتو مخصوصاً زبان افغانیست، پس خلج هم افغانست. بدین تفصیل: کتابی خطی بفارسی فصیح مشتمل بر کرامات سلطان ملخی سرور^(۲۸) (در ملتان مشهور به "لك داتا" متوفا ۵۷۷ ق) و مدفون شاه کوت دیره غازی خان) موجود بود^(۲۹) که مرالف آن معلوم نیست درین کتاب حکایتی از تاریخ غزنه تدلیف ابو حامد الزاولی از امام حسن صغانی (متولد لاهور ۵۷۷ ق متوفا ۶۵۰ ق) منقولست و گوید: کابلانشاه "خنچل" که بقول یعقوبی در حدود (۱۶۳ ق) زندگی داشت^(۳۰) بیتی را به "لسان خلجیه" به لویک غزنه فرستاد.

چون این بیت را بنظر تحلیلی می نگریم، پښتوی بسیار قدیم است که آنرا "لسان خلجیه" گفته اند و معلومست که خلجیان، پښتو زبان بوده اند، که همین افغانان غلجی کنونی باشند^(۳۱).

(۴) - فخرالدین مبارکشاه مشهور به فخر مدبر مرالف آداب الحرب و کتب دیگر که تاریخ خود را مشتمل بر احوال هند در (۶۰۲ ق) نوشته لشکریان سلطان قطب الدین ایبک را عبارت از ترك و غوری و خراسانی و خلجی و هندی داند^(۳۲) و ازین هم بر می آید، که در اوایل قرن هفتم هجری ترك و خلجی دو قوم جداگانه بودند و اگر خلطی داشتندی هر آینه بذكر جداگانه هر يك در يك سطر نیاز نیفتادی.

(۵) - طوریکه گفتیم: منهاج سراج که به امور خراسان و زابلستان بصیرتر، و خود وی ازین سرزمین است، بسا ملوک ترکی النسل افغانی هند را می شمرد، مگر ترکان را ترکی و خلجیان را خلجی می نویسد.

(۶) - ضیاء برنی مؤرخ هند (حدود ۷۵۸ ق) در تاریخ فیروزشاهی فصل خاصی دارد برینکه شاهی در ترکان باشد، وی مینویسد: "ملك در خاندان سلطان بلبن بماند و بر قومی و اصلی دیگر نیفتد و از اصل ترکان نرود"^(۳۳). مگر هنگامیکه ملك جلال الدین خلجی بر تخت دهلی نشست باز گوید: "و ملك خلجیان شهریان را بغایت دشوار نمود ... شریف و لشکری و بازاری ... حیران ماندندی و ایشان را عجب می نمود که خلجیان چگونه بجای ترك بر تخت نشینند و پادشاهی از اصل ترکان در اصل دیگر رود"^(۳۴).

بنابر چنین تصریح مررخ معاصر، مررخان مابعد هند هم خلجیان را افغانی شمرده اند^(۳۵). و محمد قاسم فرشته گوید: "پادشاهی از ترکان که غلامان سلاطین غور بودند، به سلاله خلجیان انتقال یافت".

(۷) - تاعصر بابر مرسس شاهی مغولیه هند، همین غلجیان کنونی حدود غزنه بنام خلجی افغان ذکر شده اند نه ترك. مثلاً خود بابر گوید: "در سنه (۹۱۳ ق) بتاخت الوس افغانان خلجی جنوب شرق غزنی سوار شد، صد هزار گوسپند و دیگر چیزها بدست سپاه افتاده و برگشتم"^(۳۶).

(۸) - در ادبیات خود مردم افغان خلیان هند را همین غلجی افغانی می شمردند، مثلاً خوشحال خان خټک شاعر معروف پښتو (متوفا ۱۱۰۰ ق) در قصیده مطولی شاهان افغانی هند را می شمارد، و سلطان جلال الدین خلجی (۶۸۹ - ۶۹۵ ق) را بصراحت غلجی ولایت شمرده و گوید :

بیا سلطان جلال الدین پر سریر کبپناست

چي په اصل کي غلجی د ولایت و(۳۷)

یعنی "بعد از ان سلطان جلال الدین که اصلاً از غلجیان ولایت بود بر سریر هند نشست". باصطلاح هندیان "ولایت" همین سرزمین افغانستان و خراسان بود، که در عصر انگلیس برلندن و انگلستان اطلاق گردید.

ترك - ترك؟

اشتباهی که درباره ترك بودن خلیان روی داده ناشی از دو علت است :

اول : این که ساکه ها و کوشانیان و هونان از ماوراء آمو بر باختر و تخارستان و اراضی جنوب هندوکش سرازیر شده و ایشان آریانیان بادیه نشین دارای فرهنگ مشابه ترکان التای و غرب چین بوده اند، و شاید مشترکات لسانی هم با ترکان داشته اند.

چون این مردم در سرزمین آریانه (افغانستان قدیم) با باشندگان سابق آن تاجیک و پښتون و غیره در آمیختند، و غلجیان هم که از مردم قدیم افغانستان بودند، بنابر شباهت و محشوریت از ایشان محسوب شده اند.

علت دوم اینست که در رسم الخط عربی همواره کلمه ترك را از نظر شهرتی که از اوایل عصر اسلامی نزد مریخان عربی زبان داشت بضمه اول تصور کردند، در حالیکه در بین خلیان افغانی در حوالی غزنه تاکنون طوائف غلجی پښتو زبان بنام ترك وجود دارند، و خلجی یا غلجی را ترك نوشته اند (بفتحین) اما بعلت نبودن اعراب و حروف آنرا از زمان قدیم و رواج رسم الخط عربی در قرن اول اسلامی ترك (به ضمه اول) خوانده و تصور کرده اند که مراد همان نژاد ترکیست. ولی غلجیان ترکی (بفتحین) از قبایل معروف کوچی و گردنده افغانی اند، که عدد ایشان در همان دشت های غزنه که بقول ملحقات شاهنامه "زی هندوان راه داشت" تا پنجاه هزار میرسد و اکنون هم به وادیهای کنار سند و تخارستان در موسم زمستان کوچ کنند و دارای رمه های گوسفندان اند، ولی به پښتو سخن گویند و ممثل ثقافت افغانی اند و مانند سائر قبایل غلجی (خلجی) از اجزای اصیل افغان شمرده می شوند.

اکنون بعد از خواندن شرح گذشته توان گفت که خلیان افغانی پښتو زبان ترك (بفتحین) بودند، نه ترك (بضمه اول) و این التباس کلمتین از اوایل عصر اسلامی و رواج رسم الخط عربی روی داده

است.

در اثر امتزاج افغانان خلجی باترکان مقتدر اهل دربار در سفر و حضر، نامهای ترکی و آداب و رسوم و البسه ایشان بین افغانان رواج یافت و بسا کلمات ترکی از زمان قبل از اسلام و بعد آن بزبان افغانی در آمیخت، مانند اولس (ملت) خان (سردار)، جرگه (مجلس)، کوك (نواختن)، توغ (بیرق)، و غیره و ازینروست که خلط و التباس در رسم الخط ترك و ترك نیز روی داد، در حالیکه در رسم الخط متیخر یونانی ترك بدو فتحه نیز مضبوطست و ما می بینیم که در خراسان و دامنه های هندوکش بین سنه (۶۵۱ تا ۷۰۹ م) حکمرانانی بنام نیزک نام برده می شوند که از شمال کابل تا بادغیس و مرو در مقابل حمله های عرب پایداری دراند و بر مسکوکات این حکمرانان در پهلوی نیزکی ملکا Nyckymika منقور است که مررخان ایشانرا ترك شمرده اند ولی برین مسکوکات بانامهای این حکمرانان بخط یونانی شاه ترك نیسگه Shah(o)JarakaNisaga با دو فتحه کلمه ترکه دیده می شود^(۳۸) که شباهت تام حرکی با نام ترك افغانی دارد.

در پایان این مقاله باید یاد آوری کرد که محمود بن حسین کاشغری دانشمند قدیم ترك شناس (۴۶۶ ق) برای خلج وجه تسمیه خاصی آورده که گویا در جنگهای سمرقندیان با اسکندر، فقط (۲۲) تن از مردم ترك باقی ماندند و ایشان با خانواده خود بطور رجاله (پارحاله) یعنی کوچی پیاده گشت و گذاری داشتند، تا که با دو تن خانه بدوش برخوردند و ازیشان استتساره کردند و در جواب شنیدند: "سکندر مرد گذرنده است و بالاخر ازینجا می رود و درین کشور نمی پاید و تنها ما درینجا خواهیم بود".

ایشان با شنیدند چنین پاسخ بترکی گفتند: "قال اج" یعنی باقی ماندند و توقف کردند. پس ازین به خلج مشهور گشتند و از اخلافشان دو قبیله خلجی بمیان آمدند. چون سیرت و روش ایشان به ترك می ماند، سکندر گفت: "ترکمان اند" یعنی باترکان شبیه اند و بنابراین تاکنون ترکمان شمرده شده اند. تمام قبایل ترك (۲۲) تیره اند ولی دو قبیله خلجی خود را ترك نمی شمارند^(۳۹).

درین وجه تسمیه خلج و ترکمان که سکندر يك نفر فارسی زبان تصور شده رنگ افسانوی هویدا است و بنیاد تاریخی ندارد. ولی این سخن بر اساس اسناد تاریخی روشن است که در قرن (۷ - ۸) بقایای حکمرانان کوشانی و هفتالی برین سرزمین حکم راندند و شواهد موثوق تاریخی و لسانی دارد و بسا سنگ نوشته ها در دست است که این مطلب را ثابت میسازد و اختلاط و امتزاج ایشان نیز با پینتو زبانان اینجا طبیعی است.

چون خود کوشانیان و هفتالیان برخی از عناصر فرهنگی و لسانی ترکی را باخود داشتند و تگینان تخارستان

مدتها بر صفحات شمال و جنوب هندکش تا آغاز عصر اسلامی حکم رانده، و هم سرزمین زابلستان مسکن کنونی گلجیان، ناحیه

مرکزی حکمرانی هفتالیان یعنی زابلشاهان بود، بنابراین امکان دارد که با خلجیان کوه نشین و کوچی زابل امتزاج کرده و همدرین مراحل اثرهای عمیق فرهنگی و لسانی را بریکدیگر وارد کرده باشد. برای مثال کلمه بگ Bag بمعنی خدا و شاه و بزرگ که در سنسکریت و اوستا نیز ریشه دارد و بر مسکوکات و سنگ نوشته های هخامنشیان و سامانیان و کوشانیان و

هفتالیان بنظر می آید، در ترکی بشکل باگ Bag (بمعنی شاهنشاه و شاه)^(۴۰) دخیل بود، و از طرف دیگر در سنگ نوشته عصر هفتالی در جغتوی غزنه لقب ترکی الخ با نام شهزاده اینجا به خط شکسته یونانی دیده می شود که همان معنی باگ

(بزرگ) را میدهد، و هم نامهای بعضی او خلجیان و افغانان دیگر گاهی ترکیست مانند قره قش (باز)، بلکا (حکیم)، سنقر (شاهین و غیره)^(۴۱).

برای درك جدائی خلجی = خلجی از ترکان این تصریح منهاج سراج دلیل محکمست: "... ملك خان هرات بغزنین رسیدند و لشکر بسیار از ترك و امرای غور و تاجیک و خلجی و عز بخدمت ایشان جمع شدند"^(۴۲).

درینجا منهاج سراج ترك و خلجی را دو گروه علاحده شمرده که جوینی هم از وجود خلجیان در جنگ پروان و شکست لشکر چنگیز خبر داده است^(۴۳) و هم محمد بن علی حموی در جمله اعوان و لشکریان خوارزم شاه نام این قبیله قلجی نوشته است^(۴۴)، که تلفظ غربی کلمه خلجی = خلجی است. نتیجه مخلص این مبحث چنین است:

خلجیان هند حکمرانان آنسرزمین از امیر خسرو و بعد از او همین افغانان خلجی زابلستان افغانستانند، که نام اصلی ایشان در پښتو غرزی (کوهزاد) است و این کلمه به خلجی و خلجی ابدال یافته و در تاریخ افغانستان و هند و ایران دارای سوابق مهم تاریخیست که خلجیان در براعظم آسیا از مدت (۱۵) قرن بدینطرف از بنگال تا اصفهان در احداث وقایع تاریخی تدسیس شاهنشاهیها و انتقالات فرهنگی و لشکرکشیها و نشر مدنیت دست داشته اند و امیر خسرو یکی از فرزندان عصر قدرت این طایفه است، که در حضرت دهلی بنیاد یک ثقافت هندی + اسلامی افغانی را استوارتر ساخته و آنرا صیغه هندی بر اساس ملیت هندوستانی داده است.

اگر او را "طوطی هند" گفته اند بجاست زیرا وی در حیات و فرهنگ و رشته های اندیشه هندوستانی نیک فرو رفت، ولی ادا و ترنم و نوای هزاردستان خراسانی را فراموش نکرد و از هر سطر آثارش

بوی این سرزمین آید که خود گفت :
بسکه بیرون و درونم همگی دوست گرفت
بوی یوسف دمدار باز کنی پیرهنم
من چو جان بدهم باید که بخون دیده
قصهٔ دوست نویسنده دعای کفـنم (۴۵)

ماخذ

۱. وقایع شاهان پتهان ص ۷ طبع دهلی ۱۹۶۷ م.
۲. کیمبریج هستری آف اندیا ۶۱/۳.
۳. تاریخ فرشته ۱۶۲.
۴. قصر عارفان ۳۴۱ طبع لاهور ۱۹۶۵ م.
۵. تاریخ هندوستان ج ۹.
۶. طبقات ناصری ۴۲۲/۱ طبع ثانی حبیبی در کابل.
۷. اصطخری نیز، هیمن خلج را در بلاد وادی هلمند ذکر کرده (ص ۲۴۵).
۸. معجم البلدان ۳۸۱/۲.
۹. در فراه تاکنون بقایای دژک کوهزاد بهمین نام معروفست.
۱۰. هندوستان در نظر پانینی از دکتر اگره واله، طبع پوهنتون لکهنو ۱۹۵۳ م.
۱۱. بنگرید تاریخ فرشته.
۱۲. منتخبات طبایع الحیوان ۱۸.
۱۳. طبقات ناصری ۳۸۷/۱.
۱۴. حدودالعالم ۶۴، که کلمهٔ خلج در نسخهٔ خطی واحد آن باشتباه کاتب، خلخ نوشته و طبع شده است.
۱۵. طبقات ناصری ۴۲۲/۱ ببعد.
۱۶. المسالك والممالك ۲۸.
۱۷. مسالك الممالك اصطخری ۲۴۵.
۱۸. تعلیقات مینارسکی بر حدودالعالم ۳۴۷ بحوالهٔ ایرانشهر مارکوارت ۲۵۱ ببعد.
۱۹. در اصل کنجینه غلط طبع شده که در بیهقی کچی و در طبقات ناصری منهاج سراج کوچی

- است و عرب آنرا ققص ساخته اند. در ملحقات شاهنامه کوچ است، که اکنون هم در افغانستان کوچی گوئیم، و این کلمه از بقایای نام کوشی = کوشان قرن اول قبل المیلاد است.
۲۰. مفاتیح العلوم خوارزمی ۷۲.
۲۱. تاریخ یمینی ۲۶.
۲۲. الکامل ۳۴۸/۸ و ابن اثیر در الکامل ۱۱۶/۷ مینویسد که یعقوب لیث خلجیه و زابل را فتح کرد.
۲۳. تعلیقات مینارکی بر حدودالعالم ۳۴۸ طبع اکسفورد.
۲۴. در بیست کیلومتری شمال مغرب غزنه دریای کوچکی بنام افتاله جاریست که در بند سلطان افتد، و قلعه افتاله هم بر کنار آن واقعست مربوط ناحیت جغتو که درین جا دو سنگ نوشته رسم الخط متدخر یونانی یکی تری رتنه بودائی و دیگری از جغتو شاه پور - و یماشاه یکی از شاهزادگان بقایای هفتلی است (رك : هفت کتیبه قدیم تدلیف حبیبی ص ۱۱ ببعد طبع کابل ۱۳۴۸ ش).
۲۵. اولد پرشن تدلیف کینت ۱۶۵ طبع امریکا، و سبک شناسی بهار ۶۷/۲.
۲۶. دیوان لغان الترك ۳۰۷/۳.
۲۷. جهان نامه ۷۳ به تصحیح کلمات خلج و خلخ.
۲۸. برای شرح حال وی رك : خزینه الاصفیا ۲۴۸/۲ و آب کوثر تدلیف شیخ اکرام بزبان اردو، ص ۹۱ ببعد.
۲۹. در سنه ۱۳۳۷ ش در کتابخانه خانقاه باز محمد ختلانی قندهاری در ملیر کراچی دیده شد.
۳۰. تاریخ الیعقوبی ۱۳۱/۳.
۳۱. برای تشریح این مطلب رك : رساله پستتو و لویکان غزنه تدلیف عبدالحی حبیبی طبع کابل ۱۳۴۱ ش.
۳۲. مقدمه تاریخ مبارکشاه ۲۳ طبع لندن ۱۹۲۷ م.
۳۳. تاریخ فیروزشاهی از ضیاء برنی ۱۷۰ طبع کلکته.
۳۴. همین کتاب ۱۷۳ - ۱۷۶.
۳۵. تذکره بهادران اسلام ۳۳۱/۲ طبع هند.
۳۶. تزك بابر ۱۲۸ طبع بمبئی.
۳۷. کلیات خوشحال خان خٔك ۶۶۹، طبع حبیبی در قندهار ۱۳۱۷ ش.
۳۸. ر، گیرشمن : خیونیه یا هفتالیته ۲۳ طبع قاهره ۱۹۴۸ م.
۳۹. دیوان لغات الترك ۳۰۷/۳ طبع استانبول.

۴۰. همین کتاب ۱۱۶/۳.
۴۱. در طبقات ناصری قسمت ملوک خلجیه و ملوک شمسیه دیده شود.
۴۲. طبقات ناصری ۱۱۷/۲ طبع حبیبی، کابل ۱۳۴۳ ش.
۴۳. جهانکشی جویی ۱۹۴/۲.
۴۴. التاریخ المنصوری ۱۴۰ طبع اکادیمی علوم مسکو.
۴۵. د بلخی امیر خسرو مجلس، د بلخی امیر خسرو د علمی او ادبی مقام د یادوني په مناسبت، ۱۳۵۴ ل کال، د بیهقي کتاب خپرولو مرسسه، کابل - ۷۳ - ۹۰ مخونه.